



چکیده

در این نوشتار، به مقایسه میان آزادی سکولار با آزادی دینی یا آزادی دنیاطلبانه با آزادی علوی پرداخته شده و نشان داده شده است که محتوا و مفهوم این دو نوع آزادی تفاوت‌های اساسی با یکدیگر دارند. آزادی سکولار از فلسفه مادی‌گرایانه و الحادی تغذیه می‌کند و در سودطلبی دنیوی شکل می‌گیرد، در حالی که آزادی دینی یا علوی در فلسفه الهی ریشه دارد و با عاقبت‌اندیشی انسان شکل می‌گیرد. برای روشن شدن این تفاوت‌ها، پس از تبیین و نقد مفهوم آزادی در فرهنگ و تفکر غربی، مفهوم آزادی در بینش امام علی علیه السلام و نیز نسبت سنجی آزادی با مفاهیمی از قبیل حقوق انسان، ایمان و دین، عقل و عقل‌گرایی، و عدل و عدالت ورزی پرداخته شده است.

«آزادی» از بزرگ‌ترین موهبت‌های خداوند و از متعالی‌ترین ارزش‌های انسانی است؛ (1) از اصولی که هر انسانی در نهاد خود با آن مانوس است و پس از حیات از برترین نعمت‌های خداوند به شمار می‌رود. آزادی به عنوان یک کمال و ارزش انسانی، یک وسیله و گذرگاه است، نه هدف و توقفگاه. آزادی در طول تاریخ، همواره از مقوله‌ای حث‌برانگیز بوده و دغدغه‌خاطر بسیاری از اندیشمندان را فراهم آورده است. در دوره معاصر، در میان تمامی ملل، آزادی‌آزارش و جایگاه ویژه‌ای برخوردار می‌باشد و هر ملتی خود را آزاد و طرفدار آن می‌داند و بدان افتخار می‌کند.

امروزه عده‌ای با شعار آزادی، درصددند چنین القا کنند که حکومت دینی و حتی دین، مخالف آزادی است و سرگذشت غرب را پیش روی مسلمانان می‌نهند و اسلام را با مسیحیت و جامعه اسلامی و رهبران مسلمان را با جامعه قرون وسطای غرب و رهبران مسیحی آن مقایسه می‌کنند. اینان تفاوت‌های روشن میان اسلام و مسیحیت و جامعه ایران و غرب را نادیده می‌گیرند. برخی از خودباختگان و شیفتگان فرهنگ غرب بر این پندارند که غرب خاستگاه آزادی است و حال آن که دین اسلام در چهارده قرن پیش، گوهر آزادی را برای جامعه بشری به ارمغان آورده است.

بدین روی، امروزه مسأله آزادی، که مهم‌ترین مطلوب عصر جدید است، باید بیش از گذشته مورد تحلیل قرار گیرد

و جایگاه و حدود آن در متون اسلامی مشخص گردد. یکی از بهترین راه ها برای این منظور، بررسی سیره و سخنان امام علی علیه السلام است که می تواند معنا و جایگاه «آزادی» را در اسلام روشن سازد.

معنا و مفهوم «آزادی»

برخی مفاهیم، هر چند بدیهی می نمایند، اما چندان روشن و دقیق نیستند و اندیشمندان تعریف یکسانی از آن ها ارائه نداده اند؛ از جمله این موارد، مفهوم «آزادی» است. چه بسا مواردی را که برخی از مصادیق «آزادی» می شمارند، عده ای دیگر عین «اسارت» بدانند و به عکس، مواردی را که برخی «محدودیت» می پندارند، برخی دیگر، «آزادی» نام نهند. شناخت مفهوم، اولین گام در مسیر دآوری است و موضوع تحقیق و نقد را روشن می نماید و انسان را از گرفتاری در دام مغالطات نجات می بخشد.

بسیاری از واژه ها به تدریج، تحولات معنایی زیادی یافته اند. آزادی نیز یکی از آن هاست. موریس کرنستون گفته است: «آزادی از گستره وسیع معانی ممکن برخوردار است». (2) آیزایا برلین می گوید: تاکنون بیش از دویست تعریف برای آزادی ذکر شده است. (3)

بنابراین، برای مشخص شدن معنای «آزادی» در دیدگاه حضرت علی علیه السلام و تمایز آن از آزادی در عرف جوامع غربی و تفکر غرب ابتدا باید به تبیین مفهوم آزادی در تفکر غرب و سپس نگرش امام علی علیه السلام در تفسیر و معنای آزادی پرداخت.

مفهوم «آزادی» در غرب

رابرتسون می گوید: نظریه پردازان سیاسی، «آزادی» را غالباً به دو نوع تقسیم می کنند:

1- آزادی منفی.

2- آزادی مثبت.

آزادی منفی برفارغ بودن از موانع و محدودیت های خارجی یا بیرونی دلالت دارد و شعار آزادی رایج در کشورهای مردم سالار معاصر غربی و آزادی خواهی لیبرالیسم اصیل و بی پیرایه همین است. (4)

فرانتس نویمان نیز در تعریف این قسم از آزادی می گوید: آزادی یعنی فقدان منع و این برداشت پایه نظریه لیبرال درباره آزادی است. این را می توان «آزادی منفی» یا «آزادی حقوقی» تعریف کرد. مراد از منفی، صفت بدی نیست، بلکه یعنی ناکافی. توضیح آن که به صرف داشتن چنین عنصری (فقدان مانع) نمی توان آزادی سیاسی را تبیین کرد. (5)

فریمان درباره ناکافی بودن آزادی منفی همچنین می گوید: آزادی منفی لازم است، ولی کافی نیست؛ زیرا نمی گوید که می خواهیم از این آزادی به چه منظوری استفاده کنیم و جوهر و محتوای آزادی ما بناست چه باشد. (6)

برخی دیگر از متفکران غربی، «آزادی سلبی» را چنین معنا کرده اند : قلمروی از کنش فردی که در آن، صاحبان قدرت حق ندارند فرد را از کار دل خواه اش بازدارند یا به کاری که نمی خواهد وا دارند. (7)

به هر حال، یک معنای «آزادی» در تفکر غرب عبارت است از : فقدان منع و جلوگیری (8) که «آزادی منفی» یا «آزادی سلبی» نامیده می شود و پایه لیبرالیسم است که فیلسوفان انگلیسی آن را طراحی کرده اند. (9)

اشکال این معنای از آزادی - چنان که برخی از فیلسوفان غربی نیز گفته اند - این است که متعلق آن مشخص نمی باشد و معلوم نیست ما می خواهیم از این آزادی (یعنی رهایی از مانع) به چه منظور استفاده کنیم (10) و یا چنان که عده ای دیگر از متفکران غربی گفته اند : «عادت‌مان این است که بگوییم آزادی خوب است. من بر آنم که نباید در دم، به چنان تصدیقی قایل شد؛ زیرا آزادی های بسیار هست؛ همان گونه که قیود و موانع و بارهای بسیار است.» (11) وی در ادامه می گوید : «برخی از خوانندگان کتاب های فلسفی و سیاسی چندان به نام

«آزادی» خو گرفته اند که هرگز به فکرشان نمی گذرد، بپرسند : «آزادی از چه؟» (12)

در نتیجه، دو ضعف اساسی مفهوم سلبی آزادی آن است که روشن نمی سازد که «آزادی از چه؟» و «آزادی برای چه؟» و همین ابهام زمینه بهره برداری نادرست و سوءاستفاده فرصت طلبان و دین گریزان را فراهم نموده است. اما معنای مثبت آزادی در تفکر غرب، در رابطه با عقل شکل می گیرد. برخی از تعاریف آزادی بر نقش خرد در اراده و انتخاب استوار است. از باب نمونه، برخی آزادی را چنین معنا می کنند :

1. انسان آزاد کسی است که تنها به موجب حکم عقل زندگی می کند. (اسپینوزا)

2. آزادی، خودانگیختگی عقل است. (لایب نیتس)

3. آزادی عبارت است از استقلال از هر چیز سواي قانون اخلاقی که توسط وجدان یا عقل عملی درک می شود. (کانت)

4. آزادی برای انسان، حکومت روح است. (پاولزن) (13)

چنین معنایی از «آزادی» پیوند مستحکمی با انسانیت انسان دارد؛ زیرا تمایز اساسی انسان و حیوان در برخورداری او از عقل است. بر اساس این تعریف، اگر کسی از حاکمیت عقل بر وجودش محروم باشد، نه تنها از آزادی به معنای «رهایی و رفع موانع» سودی نخواهد برد، بلکه این نوع از آزادی وسیله ای مناسب برای تمنیات حیوانی او خواهد شد و در نهایت، به زیان او خواهد انجامید، بنابراین، تنها انسان های عاقل آزادند و آزادی تنها در پرتو عقل دست یافتنی است.

دیوید رابرتسون این نوع آزادی را «آزادی واقعی» می نامد و درباره آن می گوید : ریشه و سابقه آزادی در اروپای قاره ای، که غالباً «آزادی مثبت» (14) نامیده می شود، در اندیشه یونان است و پس از آن، در فلسفه کمال بخش (15) اروپایی؛ مانند فلسفه هگل و کانت و در این اواخر هم به ویژه در کارهای متفکران مارکسیست، به خصوص کسانی مانند مارکوزه دیده می شود. در این ها، برخلاف آزادی خواهی (لیبرالی) انگلیسی تکیه بر آزادی واقعی انتخاب درونی است، نه بر آزادی منفی و سلبی. (16)

باید گفت : چنین معنایی از آزادی گامی به جلو در جهت شناخت درست مفهوم آن است. اما از آن رو که عقلانیت و خردگرایی غرب در فلسفه مادی گرایی و دین گرایی (سکولار) ریشه دارد، نمی تواند شکلی درست از آزادی ترسیم نماید، بلکه انسان محوری (اومانیسم) و استقلال و تکیه انسان بر عقل خویش در برابر خدا و وحی و تفسیر ابزاری از عقلانیت، موانع دیگری هستند در راه تحقق مفهومی درست از آزادی در مکاتب غربی.

مفهوم «آزادي» در نگرش امام علي عليه السلام

براي تبیین مفهوم «آزادي» از منظر آن حضرت، لازم است ابتدا عناصر مرتبط با آزادي از دیدگاه ایشان تبیین شود :

1- حقوق انسان و آزادی

در ماده یک اعلامیه حقوق بشر در انقلاب فرانسه آمده است : «افراد بشر آزاد متولدشده اند و مادام العمر آزاد مي مانند.» (17) در ماده اول اعلامیه جهانی حقوق بشر که توسط سازمان ملل متحد در دسامبر 1948 صادر شد نیز چنین آمده است : «تمام افراد، آزاد به دنیا مي آیند و از لحاظ حقوق با هم برابرند.» (18) «آزادي» پس از حق حیات، دومین اصلي است که در مجموعه حقوق بشر جایگاه ویژه اي به خود اختصاص داده است. حال باید ببینیم در منظر امام علي عليه السلام، آزادي چه جایگاهی دارد و اسلام براي آزادي چه منزلتي قایل است.

امیرالمؤمنین علي عليه السلام در منزلت و جایگاه آزادي، آن را لازمه وجودي انسان و از جمله حقوق انسان به شمار آورده، مي فرماید : «لاتکن عبد غیرک و قد جعلک الله حراً» (19)؛ بنده دیگری مباش و حال آن خداوند تو را آزاد آفریده است. و نیز مي فرماید :

«ایها الناس ان آدم لم یلد سیدا و لا امة و ان الناس کلهم احرار» (20)؛

اي مردم، هیچ یک از آدمیان آقا یا برده دیگری آفریده نشده اند، بلکه تمامی انسان ها به طور یکسان، آزاد به دنیا آمده اند و کسی را بر دیگری امتیازی نیست.

از سخنان علي عليه السلام نتایج ذیل به دست مي آید :

اول، آزادي يکي از حقوق انساني است.

دوم، این حق را خداوند به انسان اعطا کرده است.

سوم، حق «آزادي» ریشه در خلقت انسان دارد و لازمه وجودي انسان است. يعني بنابر روایت اول انسان باید تلاش کند آزادي اخلاقي و معنوي را به دست بیاورد و خود را در بند هوا و هوس هاي نفساني گرفتار نسازد و بنده نفسانیات نگردد. و بنا بر روایت دوم، يکي از حقوق انسان ها آزادي اجتماعي و سياسي است و همه انسان ها به طور یکسان داراي حق تعیین سرنوشت خود هستند و هیچ فردي حق ندارد دیگری را به بندگی و اسارت خود درآورد.

چهارم، در حالي که خداوند انسان را آزاد آفریده است، شایسته نیست که یک فرد آزاده خود را در اسارت دیگری درآورد، چه به اسارت دروني بر اساس روایت اول و چه به اسارت بيروني بنا بر روایت دوم، بلکه باید خود را بیابد و با شناخت خود و کمالاتش، حیات خود را سامان دهد. این ها مجموعه نکاتي است که مي توان از کلمات امام علي عليه السلام استفاده نمود.

2. آزادي و ايمان

در طول تاريخ، از ديرباز تاکنون، درباره نسبت «خدا» و «آزادی» یا «دین» و «آزادی» نظرات متفاوت و گاه متضادي ابراز شده است. برخي از فیلسوفان و متکلمان این دو معنا را در غایت ناسازگاري و تراحم مي پنداشته اند و در مقابل، برخي متفکران نه تنها آزادي و خداپرستي را متضاد نمي دیده اند، که آزادي حقيقي را عين خداپرستي مي دانسته اند.

آنان که اعتقاد به خدا و خداپرستي را با آزادي مانعة الجمع مي پنداشته اند، خود دو دسته اند : یک دسته کسانی که در انتخاب میان خدا و آزادي، چون جمع هر دو را ممکن نمي دانند، خدا را برمي گزينند و آزادي را رها مي کنند. دسته دوم در این تقابل، جانب آزادي را مي گيرند و خدا را کنار مي نهند. به عنوان نمونه، نيچه معتقد است : «مفهوم خدا تاکنون بزرگ ترين دشمن زندگي بوده است.» او مي گوید : «نیرومندی و آزادي عقلي و استقلال انسان و دل بستگی به آینده او خداناباوري مي طلبد.» (21)

ژان پل سارتر اصالت وجودي (اگزیستانسیالیست) معاصر مي گوید : «نفي خالقي علیم، تدبیر و شرط عقلي و منطقي حریت کامل انسان است.» (22)

چنین اظهارنظرهایی از سوي متفکران غربی ناشی از تاريخ و فرهنگ خاص غرب است و چنان که مرحوم استاد مطهری رحمه الله متذکر شده اند : در اروپا، مساله استبداد سياسي و این که اساسا آزادي از آن دولت است، نه مال افراد، با مساله خدا توأم بوده است. افراد فکر مي کردند که اگر خدا را قبول کنند، استبداد قدرت هاي مطلقه را نیز باید بپذیرند؛ بپذیرند که فرد در مقابل حکمران هیچ گونه حقي ندارد و حکمران نیز در مقابل فرد، هیچ گونه مسؤوليتي نخواهد داشت. حکمران تنها در پیشگاه خدا مسؤول است. لذا افراد فکر مي کردند که اگر خدا را بپذیرند، باید اختناق اجتماعي را نیز بپذیرند و اگر بخواهند آزادي اجتماعي داشته باشند، باید خدا را انکار کنند. پس آزادي اجتماعي را ترجیح دادند. (23)

اما از نظر فلسفه اجتماعي اسلام، نه تنها نتیجه اعتقاد به خدا پذیرش حکومت مطلقه افراد نیست و حاکم در مقابل مردم مسؤولیت دارد، بلکه از نظر این فلسفه، تنها اعتقاد به خداست که حاکم را در مقابل اجتماع مسؤول مي سازد و افراي را ذی حق مي کند و چنان که شهید مطهری رحمه الله نیز متذکر شده اند، آزادي در اسلام، تنها یک موضوع صرفا سياسي نیست، بلکه بالاتر از آن، یک موضوع اسلامي است و یک مسلمان باید آزاد زیست کند و باید آزادي خواه باشد. (24)

حال باید دید نسبت ايمان و آزادي در دیدگاه امام علي عليه السلام چیست و ایشان در این زمینه چه فرموده اند. حضرت نه تنها لازمه توحید را دست برداشتن از آزادي معرفي نکرده اند و نه تنها دین را منافي آزادي ندیده اند، بلکه اصلا هدف از بعثت انبیاء علیهم السلام و کارکرد دین را آزادي انسان دانسته و فرموده اند : «فان الله تبارک و تعالی بعث محمدا صلي الله عليه وآله بالحق لیخرج عباده من عبادة الي عبادة و من عهده الي عهده و من طاعة الي طاعته و من ولاية عباده الي ولايته». (25) خداوند - تبارک و تعالی - محمد صلي الله عليه وآله را به حق فرستاد تا بندگان را از بندگی تعهدات، طاعت و ولایت بندگان به سوي عبادت، عهد، طاعت و ولایت خود آزاد سازد.

اکنون این پرسش مطرح مي شود که آیا بندگی خدا مایه اسارت نیست؟ درست است که اسلام و دین انسان را از دیگران آزاد مي سازد و بندگی کسی را بر او قرار نمي دهد، اما درباره بندگی خدا چه؟ باید گفت : اگر رابطه انسان و

خدا درست درک شود، روشن می‌گردد که رابطه انسان و خدا رابطه خود و غیر نیست، بلکه رابطه خود و خود است. الهی بودن نه تنها منافاتی با انسان بودن ندارد، بلکه کمال انسانیت است و دین که نازل از علم الهی است راه تکامل آدمی می‌باشد.

حضرت علی علیه السلام به این نکته اشاره می‌کند که پرستش بندگان سودی برای خدا ندارد، بلکه مایه کمال خود آن هاست. حضرت می‌فرماید: «در آن دم که خداوند - سبحانه و تعالی - آفریدگان را بیافرید، از پرستش آن‌ها بی‌نیاز و از گناهشان ایمن بود؛ زیرا پرستش کسانی که او را می‌پرستند سودی برایش ندارد و گناه آن‌ها که از فرمانش سرپیچی می‌کنند، زیانی برایش بار نمی‌آورد.» (26)

امام علی علیه السلام همچنین در خطبه‌ای در زمینه منزلت دین و نسبت انسان و خدا می‌فرماید: خداوند از همه کس به انسان نزدیک‌تر است، روزی ده و بنده نواز است، گره‌گشا و چاره‌ساز است. ذات او سرآغاز هستی هاست. او شایسته‌ترین راه نماست. از او کمک می‌جویم؛ چون تواناست و بر او تکیه می‌کنم، چون مددکاری داناست. پیامبر اکرم را فرستاد تا نیک و بد را به همه بیاباگاهاند. (27)

بر این اساس، در دیدگاه امام علی علیه السلام، طاعت و بندگی برای انسان، کمال است، نه سودمند به حال خدا. و خداوند هستی‌بخش و مقوم و مهربان و چاره‌ساز و راهنمای انسان می‌باشد. و این چنین است که از دیدگاه حضرت علیه السلام ایمان نه تنها منافاتی با آزادی ندارد، بلکه عین آزادی و تکامل بخش آن است. نمونه‌ای از این تاثیر را می‌توان در نقش ایمان و دین در زندگی اجتماعی ملاحظه کرد که دین مایه مهار قدرت در جامعه می‌باشد.

آیزایا برلین در این باره می‌گوید: آزادی دو ضابطه دارد:

1. نبود انباشت قدرت بدون قید در جامعه؛

2. وجود ضوابط غیرشناور که توسط حکومت قابل تعویض نباشد. باید این اصول توسط مردم چنان معتبر شناخته شده باشد که هیچ حاکمیتی نتواند آن را تغییر دهد و به نظر من، این اصول از دین حاصل می‌شود. دین شمشیری است که حاکمیت همواره باید خود را با آن راست کند.

توکویل، محقق و فیلسوف سیاسی فرانسوی، نیز معتقد است: اگر مردم سالاری از اخلاق و دین خالی باشد، به سادگی می‌توان با تبلیغات دروغین عملاً زمام جامعه را به دست گرفت. یکی از آفات آزادی فقدان اخلاق و وجدان دینی در جامعه است. (28) و این مهار قدرت و برداشتن اسارت‌های بیرونی و درونی توسط دین همان چیزی

است که قرن‌ها پیش اسلام درباره هدف بعثت انبیاء علیهم السلام فرموده است: «و یضع عنهم اصرهم و الاغلال التي کانت علیهم» (اعراف: 175)؛ انبیاء علیهم السلام مبعوث شدند تا بارهای سنگین و زنجیرهایی را که بر گردن آن‌هاست، بردارند.

3- آزادی و عقل

چنان که گفته شد، برخی آزاد بودن را بر اساس عقل خود رفتار کردن معنا کرده و این عصر را عصر استقلال انسان و خردگرایی معرفی می‌کنند. حال پرسش این است که عقل از دیدگاه امام علی علیه السلام چه جایگاهی دارد؟

آیا از نظر آن حضرت، انسان با عبودیت خدا و پذیرش او باید دست از آزادی خود و پیروی از عقلش بردارد یا می تواند در پرتو محاسبات و اندیشه های عقلانی خود، حیاتش را بسازد؟

باید گفت : بر خلاف فرهنگ و تفکر غربی، که به ناسازگاری عقل و دین معتقد است، در دیدگاه علی علیه السلام، نه تنها این ها در برابر هم نیستند، بلکه هر یک دلیل و مکملی برای دیگری به شمار می آید و هر یک به دیگری نیازمند است. اینک منزلت و موقعیت عقل در دیدگاه امام علی علیه السلام را بررسی می کنیم :

در منزلت عقل نزد امیر مؤمنان علیه السلام همین بس که فرمود : «الدین و الادب نتیجة العقل»؛ (29) دین داری و ادب محصول خرد است. و عقل است که انسان را به این راهنمایی می کند.

از دیدگاه آن حضرت علیه السلام عقل دو نوع است :

1. عقل طبع.

2. عقل تجربه.

به نظر ایشان، این هر دو انسان را سود می بخشد. (30)

به نظر می رسد مراد از «عقل طبع» فهم و درک فطری از برخی حقایق است که در وجود آدمی نهفته و مراد از «عقل تجربه» حقایقی است که در طول زندگی با آن ها آشنا می شود.

از حضرت سؤال کردند : برای ما عاقل را توصیف کن، فرمودند : عاقل کسی است که هرچیز را در جای خود قرار می دهد. (31) به نظر می رسد مقصود ایشان آن است که عقل انسان را با حقایق امور آشنا می کند و جایگاه هر چیز را روشن می سازد و او را به رفتار رست با آن ها وامی دارد.

درباره حقیقت، علایم، موانع و عوامل رشد عقل از اهل بیت علیهم السلام و از آن جمله از امام متقیان علی علیه السلام، کلمات نغز و دقیقی نقل، شده است. اما برای رعایت اختصار، در این جا، تنها به ذکر نقش عقل در دین از نظر اسلام اشاره می شود :

به اختصار، می توان گفت : عقل درباب دین شناسی، نقش های ذیل را ایفا می کند :

1. اثبات پایه های اولیه دین (وجود خدا، ضرورت نبوت و شریعت) ;

2. استنباط احکام شرعی در عرض وحی (عقل به عنوان یکی از منابع و مدارک احکام شرعی در اسلام معتبر

شناخته شده است. امام صادق علیه السلام حجت های خداوند را بر مردم دو دسته می دانند : اول. حجت ظاهری که پیامبرانند. دوم. حجت باطنی که عقول انسان هاست.) (32)

3. فهم و تفسیر وحی (کتاب و سنت) ; در این جا، عقل ابزار فهم کتاب و سنت است و در طول آن دو قرار دارد، نه عرض آن؛ یعنی عقل ابزاری است برای فهم و بیان وحی در کنار تبیین رسول خدا صلی الله علیه وآله و اهل بیت عصمت علیهم السلام.

4. تبیین و توجیه حقایق دینی، اعم از مسائل هستی شناسی یا ارزشی. در این جا، عقل با روش استدلالی خود به کمک دین آمده و فلسفه احکام دین و تایید حقایق هستی شناسی آن را به عهده می گیرد.

به طور خلاصه، با توجه به کلمات امام علی علیه السلام، باید گفت : از نظر ایشان مؤمن در پرتو عقل، دین را می پذیرد و به شناخت دین نایل می شود و سپس به تفسیر دین اقدام می کند و البته از نظر ایشان، دین هم به تایید عقل و رشد و پرورش آن یاری می رساند و این رابطه دو سویه را می توان در کلمات امام علی علیه السلام مشاهده کرد؛ در کلماتی همچون :

- مثال عقل در قلب، مانند وجود چراغ در میان خانه است. (33) (همان گونه که چراغ خانه را روشن می کند

عقل مایه روشنی دل است.)

- عقل مایه هدایت و رستگاری انسان است. (34)

- خداوند پیامبران علیهم السلام را فرستاد تا گنجینه های عقول را آشکار سازند. (35) (اشاره به نقش دین در عقل)

- خدا پیامزد کسی را که نخست بیندیشد، سپس عبرت گیرد، آن گاه خرد و بینش به کار برد و حقیقت را بپذیرد. (36)

البته باید توجه داشت خردی که حضرت آن را مورد تمجید قرار می دهند غیر از خردباوری غربی است که اساس «فرهنگ سکولار غرب» می باشد. عقلانیت و خردباوری غرب همه توجه و دغدغه اش به روش است، نه به درون مایه و محتوا و از این رو، به اهداف و غایات نمی اندیشد و پرورای آن را ندارد، (37) در حالی که عقل دینی همه چیز را با غایت قصوای انسان می سنجد. ازاین رو، حضرت علیه السلام می فرماید : «بندگان خدا، شما را به خدا به فکر خویشتن - که از هر چیزی برایتان ارجمندتر و دوست داشتنی تر است - باشید.» (38)

تفاوت دیگر خردباوری غرب با عقل دینی آن است که خردباوری که «خرد شخصی» نیز نامیده می شود، دغدغه بنیادی اش سود شخصی است و سود شخصی در خرد غربی در سود مادی و لذت های زودگذر دنیایی خلاصه می گردد که همان فرهنگ سرمایه داری غرب است. و بدین گونه، فردگرایی در شکل لذت گرایی در فرهنگ سرمایه داری غرب ظاهر شده و به عنوان دوره عقلانیت معرفی گردیده است، چنان که یکی از متفکران غربی گفته است : «عقل در این دیدگاه، به معنای خدمتکار نفس و به قول هیوم، برده شهوات و خواهش هاست. عقل نمی تواند بگوید که هدفی بیش از هدف دیگر، عقلانی است. هر هدف یا شیء خواستنی خوب خواهد بود؛ به این دلیل که خواستنی است. کار عقل این است که انرژی های نیرومند، اما نامنظم خواهش ها و امیال را تنظیم نموده و به آن ها بیاموزد که چگونه از اقتصادی ترین راه ها حداکثر میزان رضایت شخص را کسب کند.» (عقلانیت ایزاری) (39)

در حالی که هر چند حضرت علی علیه السلام انسان را در توجه به خود دعوت می کند و می فرماید : «دانا کسی است که ارزش خود را می داند و نادان را همین بس که قدر خویشتن نمی شناسد» ، (40) سعادت را نه نفع دنیوی، که رستگاری اخروی معرفی می کنند و می فرمایند : «برنده رو به بهشت می گذارد و بازنده ره به سوی دوزخ می سپارد.» (41) با توجه به آنچه گشت، انسان آزاد در تفکر غربی کسی است که برای گزینش امیال و هوس های دنیوی خود، مانعی در پیش ندارد و با محاسبات عقلانی خود، به اوج هوس ها و آرزوهایش می رسد، در حالی که انسان آزاد در مکتب علی علیه السلام، کسی است که خود را بشناسد و آخرت را دریابد و برای گزینش راه ها و انجام اعمالی که او را به سعادت اخروی رهنمون می شود، مانعی در پیش نداشته باشد و حیات اخروی خود را در دنیا، بر اساس عقل و دین بسازد.

4- آزادی و عدالت

در تفکر سیاسی غرب، گاه عدالت مورد توجه بوده است و گاه آزادی. امروزه در لیبرالیسم سیاسی، آزادی فردی مقدم بر مصالح جمعی و عدالت اجتماعی شمرده می شود. و در سوسیالیسم، عدالت بر آزادی تقدم دارد. (42)

امادر دیدگاه امام علي عليه السلام هم آزادي مهم است و هم عدالت و بايد به هر دو اهميت داد. اما عدالت حافظ و مبناي آزادي است. از اين رو، آزادي در دیدگاه ایشان، در پرتو عدالت به دست مي آید. بدین روی، ایشان در منزلت عدالت و نقش آن در جامعه مي فرمایند :

1. «خداي سبحان عدالت را مایه برپايي انسان ها و ستون زندگي آن ها و سبب پاكي از ستم کاري ها و گناهان و روشني چراغ اسلام قرار داده است.

2. هيچ چيز همچون عدالت سرزمين ها را آباد نمي سازد.

3. عدالت مردمان را اصلاح مي کند.» (43)

بنابراين، از نظر امام عليه السلام، «دولت عادل از واجبات است» (44) و «پيشواي عادل از باران پيوسته بهتر.»

(45) و اين همه اهميت عدالت از آن روست که «عدالت» يعني ادای حقوق و اگر در جامعه اي عدالت باشد، آزادي نیز، که از جمله حقوق است، خواهد بود، البته آن آزادي که به دين و دنياي خود و ديگران زيان نرساند. از اين روست که عدالت هم تحقق بخش آزادي است و هم حافظ و جهت دهنده آن. ادامه دارد.

پي نوشت ها :

1- امام خميني رحمه الله، صحيفه نور، ج 12، ص 91

2- موریس کرنستون، تحلیلي نو از آزادي، ص 13

3- قيسات، ش 6 و 5، ص 76

4- دیوید رابرتسون، فرهنگ سياسي معاصر، ترجمه عزيز کياوند، ص 10

5- 6- فرانتس فریمان، آزادي و قدرت و قانون، ص 68 - 69 / ص 376

7- لیبرالیسم و دموکراسي، ترجمه بابک گلستان، ص 29

8- مصطفي رحيمي، ص 9

9- دیوید رابرتسون، پيشين، ص 10

10- فرانتس نویمان، پيشين، ص 381

11- 12- 13- موریس کرنستون، پيشين، ص 15 و 16 / ص 30 و 31

14- Positive Liberty.

15- idealist.

16- دیوید رابرتسون، پيشين، ص 11

17- 18- دفتر همکاري حوزه و دانشگاه، درآمدي بر حقوق اسلامي، ص 239 / ص 242

19- نهج البلاغه، نامه 31

20- قاسم شعباني، حقوق اساسي، ص 112

21- فردريک کاپلستون، تاريخ فلسفه، از فيشته تا نيچه، ج 7، ترجمه داريوش آشوري، ص 394

22- موریس کرنستون، ژان پل سارتر، منوچهر بزرگمهر، خوارزمي، ص 66

23- مرتضي مطهري، مجموعه آثار، ج 1، ص 554

24- همو، پيرامون انقلاب اسلامي، ص 53

- 25- محمدباقر مجلسي، بحارالانوار، ج 74، ص 365 / نهج البلاغه، خطبه 154
- 26- 27- نهج البلاغه، ترجمه محسن فارسي، چاپ پنجم، تهران، سپهر، ص 271 / ص 78
- 28- اميررضا ستوده و حميدرضا سيدناصري، رابطه دين و آزادي، ص 220
- 29- 30- 31- محمد محمدي ري شهري، ميزان الحکمة، ج 6، ص 406 / ص 413 / ص 417
- 32- محمد بن يعقوب کليني، اصول کافي، کتاب «عقل و جهل» ، حديث 12
- 33- 34- ري شهري، پيشين، ج 6، ص 379
- 35- نهج البلاغه، صبحي صالح، ص 43
- 36- نهج البلاغه، ترجمه محسن فارسي، ص 109
- 37- نقد و نظر، ش. 1 و 2 (سال چهارم) ، ص 98
- 38- نهج البلاغه، ترجمه محسن فارسي، ص 184
- 39- آنتوني آر. بلاستر، ظهور وسقوط ليبراليسم غرب، عباس مخبر، ص 136
- 40- 41- نهج البلاغه، ترجمه محسن فارسي، ص 109 / ص 38
- 42- نامه فرهنگ، ش 10 و 11، ص 12
- 43- 44- 45- مصطفي دلشاد، دولت آفتاب، ص 77 / ص 69 / ص 68

***** بر گرفته شده از فصلنامه معرفت، شماره 39